

# در بیان قلمرو محک بشرا فرهنگ مردم

بخشی از مقاله بلند

فرهنگ توده "فولکلور" یک سرزمین، مرده ریگی ارزنده و پویا از نیاکان و گذشتگان مردم آنست که چون آینه‌ای بی غش، نقشهای گوناگون زندگی مردم را به روشنی می‌نماید. بهمین جهت از مدتی پیش بصورت دانشی تازه که قادر است جلوه‌های رنگ رنگ زندگی فردی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی سیاسی مردم را به زمان ما منتقل سازد، مطرح گشته است.

گویا مردمان کهنه و ملت‌های قدیمی بیش از ملت‌های جوان و تازه بدوران رسیده اعتقادات و خرافات عوامانه دارند، بخصوص آنهایی که با نژادهای گوناگون اصطکاک پیدا کرده و در نتیجه آمیزش و تماس عادات، اخلاق و آئینشان افکار و خرافات تازه تری تراوش نموده که پشت در پشت سر زبانها مانده است \* (۱)

براستی مردم سرزمین ما چگونه می‌زیستند، آب‌خور غمها و شادیه‌ها و آرمانهایشان کجا و چگونه بود و بر خوردشان با زندگی چه شکلی داشت. در این مقوله تاریخ برآستی الکن و نارساست. زمانی که از کشور گشایی‌ها و بت‌های قصرها و کاخهای مجلل و لشکر کشیها سخن به میان می‌آید و ریزه کاریهای کشت و کشتارهای عظیم برای بچنگ آوردن کفی خاک یا مثنی غنیمت بطور مشروح ثبت می‌گردد، از مردم این بازیگران اصلی صحنه تاریخ سخنی گفته نمی‌شود. این سکوت چندین هزار ساله درباره توده مردمی که با خون جگر و مشقت هزینه جنگها و بت‌های کاخهای سربلک کشیده را پرداخته اند و سورات سپاهیان و علی‌سق چهارپایان لشکر را حین عبور از سرزمینشان تامین کرده اند به تمام معنی کلمه ظالمانه و بدور از انسانیت و انصافت. تازه اگر اینجا و آنجا کسی چیزی نوشته یا نکته‌ای بازگوشده است



بدلیل آنکه نویسندگان اهل این سرزمین نبوده و بدرستی با آداب و رسوم و سنتها پیش آشنایی نداشته اند در بسیاری از موارد تنگ نظرانه و خالی از حقیقت و واقعیت و سرسری است. میرزا قشم قشم‌های وابسته به دستگاهاهایی و تاریخ نویسان جیره خوار حکومت هم اگر مطلبی را نوشته اند با توجه به اینکه پوز مبارکشان در توبره دستگاها بوده، نوشته‌شان یا بکلی از مرحله پرت است یا اینکه در همه جا با کمال وقاحت از خدمات ارزنده و دادگستریهای بی نظیر و دست دهنده حکومتیان با آب و تاب سخن بعیان آورده اند و به ندرت از فشاریکه مردم در برابر خفقان و سلطه‌گری و استعمار حکومت ستم‌شاهی غالب تحمل می‌کردند چیزی نگاشته اند.

در حالیکه درست در جهت مخالف اینگونه نگارشهای شاه‌پسندانها، می‌توانست آثار بکروبا ارزشی در زمینه فرهنگ مردم نوشته شود که تا سر حد تصور در همه شئون زندگی مردم، بی پرده باریک شود و از نهانی ترین رسم و عادت و خصوصی ترین ارتباط و اعتقادشان سخن بعیان آورد. اما افسوس که از این دریچه گشاده، کمتر به منظر وسیع زندگی مردم سرزمین ما نگریسته شده است.

این فرهنگ سنتی و مردمی که، گاه با نظر بدبینانه بدان مسی نگرییم و نا آگاهانه، بسیاری از عقب ماندگیهای خود را که ریشه در عوامل بسیار دیگری دارد، در گرو آن مسی دانیم به واقع آنچنان نیست که می‌اندیشیم، در بسیاری مواقع چون پاره‌ای از خرافات و سنتها و آداب و رسوم و بطور کلی فرهنگ توده راه یافته است با قیاسی سست درباره آنها رای منفی صادر و در محکمه‌ای که خود قاضی آفیم با خوشبختی همه را محکوم می‌کنیم و خود را می‌رها نیم و چون آگاهانی چندان از فرهنگ توده نداریم، لذا از صدور چنین رای یکجانبه و تنگ نظرانه خوشحال می‌شویم، که

تنها به قاضی رفته پیوسته شادان بازمی‌گردد.

کسانیکه به زعم خود عقیده دارند به طور کلی، هر نوع عقیده نامعقول و بی اساس خرافات است. مایه است هستند به عقاید و نظرات بخصوصی بر حسب نا درست بزنند \* (۲)

در اینکه پاره‌ای از آداب و رسوم و سنتهای فرهنگ توده هر سرزمینی ریشه در خرافات دارد جای هیچ بحثی نیست. اما، آیا می‌توان به این بهانه عادات و آداب و رسوم و آوریهای مفید و سازنده را نیز خرافات نامید و گفت: هر چیزی که پایه علمی نداشته باشد و یا علل پیدا پیش و نتایج عملکردی آنها برایمان مشخص نباشد خرافاتی است. و چون ما نمی‌توانیم ریشه علمی آنرا بدرستی توجیه و یا بیابیم باید یا ادعای اینکه خرافات خنده آور و بدو حقیقت است کنارش بگذاریم و بگذریم. در حالیکه برخی عقاید عوامانه بر واقعیت‌های محکمی استوار است، مثلاً "هنگامی که دوا در جگر کاشف، مایه کوبی، در نوجوانی به شاگردی اشتغال داشت، این عقیده به گوش خورده بود، کسانی که در نتیجه تماس با دامها، دچار آبله‌گای می‌شوند، بعدها در برابر آبله مصونیت می‌یابند.

پزشکان وقت توجهی به این گونه افسانه‌ها نکردند، اما شاید الهام بخش آزمایشهای "جنر" همین افسانه‌ها بودند \* (۳)

و میدانیم که سرانجام برای تمام دنیا بر اثر نتیجه رسیدن آزمایشهای "جنر" و کشف واکسن آبله مشخص شد، هر کس که یکبار دچار آبله شود، دیگر در تمام عمر خویش بدان مبتلانی نمی‌گردد و برای ابد مصونیت می‌یابد، در حالیکه در همان زمان بسیاری از مردم و حتی پزشکان، این مسأله را نوعی باور بی اساس و پوایه و خرافی می‌پنداشتند زیرا که نمی‌توانستند دلیل علمیش را کشف کنند.

امروزه نیز بر اثر پیشرفت دانش به ثبوت رسیده است که بسیاری از باوریه و آداب و رسوم



که گمان میرفت خرافی باشد دارای جنبه‌های مثبت است.

در فرهنگ توده گیلان، مردم باور داشتند "امروزه هم سالمندان و مردم بسیاری از روستاها و حتی شهرها باور دارند: اگر دوتن با هم در یک ظرف غذا بخورند، عقل همدیگر را می‌دزدند" می‌خورند.

و بسیاری دیگر ازین قبیل باورها که امروزه گروه زیادی از مردم آنها را خرافات می‌پندارند، در حالیکه همه این پند و اندرزها، دستورات بهداشتی مفید است پیچیده در لغات و الفاظ ساده و عامیانه که مردم عامی و ساده دل را به انجام آنها راغب سازند، شاید خود اندرز دهنده هم در ابتدا توضیح علمی واضحی در مورد آنها نداشت و دقیقاً "از علست سرایت اصلی امراض" میکروب، ویروس "آگاه نبوده است، اما، بیگمان در یافته بود که راهسرایت، از مجرای استفراغ بردن از وسایل شخصی هم و یا اشتراک در ظرف غذا و آب است، در همین جملات کوتاه و هیکه، می‌گوئیم خرافات تست و تابحال هیچ دوفتری در اثر خوردن غذا در یک ظرف عقل هم را ندزیده اند" اما بیماری را از هم گرفته اند؟! چنان گفتار حکیمانهای نهفته است که باید بیدارنگ ابداع کننده آنرا در زمانیکه علم هنوز علل بیماریها را در نیافته بود، تحسین کرد و در برابر هوش سرشار و اندیشه وسیع و درک بی مانندش سر تعظیم فرود آورد و یوالله گفت.

اگر زنی از خانه مردی یا برعکس استفاده کند موی سرش می‌ریزد زن اگر کلاه مرد را بر سر بگذارد کچل می‌شود. در هر زمانی که بهداشت شخصی و عمومی دچار اختلالی شود یا وجود نداشته باشد و یا مردم به هر دلیلی نسبت به آن بی‌توجه باشند بیچاره‌ها شدت می‌گیرند و همگی می‌شوند، در گذشته هم چنین بوده است.

یکی ازین بیماریها که سخت شیوع داشت و مردم به درجات مختلف بدان مبتلا بودند، کچلی بود. بیماری منفور و منجر کننده